

نامه‌های هنینگ و تقی‌زاده

کاوه بیات

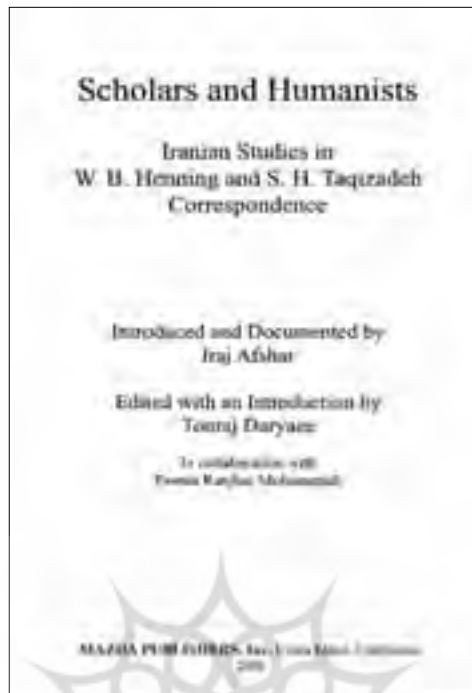
سهیلی عضویت داشت برای معالجه به انگلستان آمده بود و هنینگ دلواپس آن که بتواند این متن را به موقع برساند (صص ۲۴ - ۲۲).

به هر حال در همان ایام و در دوره نخست‌وزیری سهیلی که دکتر عیسی صدیق وزارت فرهنگ را برعهده داشت این طرح به تأیید دولت رسید (ص ۱۹۵). اگرچه در پی استعفای سهیلی، برای هنینگ که این خبر را در روزنامه خوانده بود نگرانی‌هایی از بابت سرنوشت قرارداد پیش آمد (ص ۲۸) ولی کار ادامه یافت. البته نگرانی‌هایی از این دست بی‌موضوع

نبود و در سال‌های بعد نیز در خلال ماجرای ملی‌شدن صنعت نفت دولت ناچار شد به دلیل فشارهای مالی برای مدتی تعهد خود را کاندلم یکن اعلان کند (صص ۲۱۹، ۲۳۱). ولی مشکل کار فقط بدین سو محدود نبود، هنینگ نیز در برآورد اولیه‌اش از کم و کیف فرهنگ ریشه‌شناسی و ابعاد آن دچار خطا شده بود و نظر به دامنه‌دارشدن کار پیشبرد آن را مستلزم فرصتی بیش از پیش می‌دانست. (صص ۴۶، ۵۶، ۸۰) با فروکش کردن بحران نفت، دولت بعدی - باز هم به سعی و پیگیری تقی‌زاده - ادامه پشیمانی ایران را از این طرح اعلان داشت، ولی مشکلات هنینگ کماکان برجای بود (صص ۱۷۳ - ۱۴۲، ۱۶۴).

تلاش هنینگ برای تأسیس یک کمیته کتیبه‌های ایرانی در اواسط دهه ۱۹۵۰ / ۱۳۳۰ و توفیق تقی‌زاده برای جلب حمایت مالی ایران از این امر از دیگر مضامینی است که در این رشته مکاتبات مورد اشاره قرار گرفته است (صص ۱۲۹، ۱۳۲). مخالفت مینورسکی با این طرح (بنا به گفته مجتبی مینوی به هنینگ، ص ۱۳۶) و پاره‌ای از تلاش‌های بعدی برای انتقال این مرکز به ایالات متحده، به رغم ثبت رسمی و پردردسر آن توسط هنینگ در بریتانیا و عدم تمایل او به یک چنین نقل و انتقالی از دیگر مطالب خواندنی کتاب است (ص ۱۵۵).

تقی‌زاده در کنار حمایت بی‌دریغ از چنان طرح‌هایی، در زمینه‌های دیگر نیز یار و یاور چهره‌هایی چون هنینگ بود. تهیه حتی‌الامکان کتاب‌های مورد نیاز او از آن جمله است؛ از ترتیب ارسال لغت نامه دهخدا گرفته که چند بار موضوع مکاتبه قرار گرفته است (صص ۷۰، ۷۷ - ۷۶) تا آثاری چون فرهنگ حیم، کلیات سعدی، تاریخ طبرستان... و تاریخ بیهقی (صص ۶۰، ۷۰) و این حوزه فقط



Scholars & Humanists: Iranian Studies in Henning and Taqizadeh Correspondence 1937 - 1966. Iraj Afshar and Touraj Daryaee. Costa Mesa California: Mazda Publishers, Inc. 2009. 318p.

ایران‌شناسی و به ویژه وجه متأخر و معاصر آن که با نگاه جدید غرب به شرق از چند سده اخیر آغاز شد از قدمتی دیرینه برخوردار است. در یک دوره از تاریخ این

رشته که پس از سال‌ها زوال و انحطاط - برای دوره‌ای گذرا - ایران صاحب دولتی شد پایبند ایرانی‌ت، برای متکی ساختن ایران‌شناسی به یک مبنای داخلی نیز تلاشی گسترده به عمل آمد. سیدحسین تقی‌زاده که خود هم ایران‌شناسی برجسته بود و هم با جهان ایران‌شناسی آشنایی داشت، از موجدان اصلی این تلاش به شمار می‌رفت. مکاتبات او با والتر برونو هنینگ، دیگر ایران‌شناس برجسته سده بیست در فاصله سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۶۶ میلادی که اخیراً به زبان اصلی در ایالات متحده منتشر شده است، گوشه‌هایی از این سعی و تلاش را نشان می‌دهد.

پژوهشگران و انسان محورها با عنوان فرعی مطالعات ایرانی در مکاتبات هنینگ و تقی‌زاده ۱۹۳۷ - ۱۹۶۶ مجموعه‌ای است مشمل بر هشتاد و هفت نامه از هنینگ به تقی‌زاده و چهل و سه نامه از تقی‌زاده به او که به همت استاد ایرج افشار، حافظ اسناد و نوشته‌های برجای مانده از تقی‌زاده و دکتر تورج دریایی، استاد دانشگاه کالیفرنیا منتشر شده است. هزینه انتشار کتاب را نیز آقای نادر رستگار، یکی از ایران‌دوستان مقیم خارج تقبل کرده است.

همان‌گونه که اشاره شد فراهم‌آوردن زمینه تحقیق و تتبع در عرصه مطالعات ایرانی یکی از مضامین اصلی این رشته مکاتبات را تشکیل می‌دهد و دعوت از هنینگ برای تدوین یک فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی نیز از اهم این امهات. مقدمات کار از مراحل پایانی جنگ دوم جهانی، از پاییز ۱۹۴۳ / ۱۳۲۲ آغاز می‌شود. تقی‌زاده سفارت ایران را در بریتانیا برعهده داشت و با استفاده از حضور عبدالحسین هژیر در لندن از هنینگ می‌خواهد که طرح خود را برای تدوین فرهنگ ریشه‌شناسی به او بسپرد. هژیر که در کابینه

به آثار چاپ ایران محدود نمی‌شود. در سال‌های دشوار جنگ دوم جهانی گاهی از طریق سرکنسولگری ایران در نیویورک نشریاتی را برایش پیدا می‌کند (ص ۴۶) و گاهی نیز ترتیبی می‌دهد که یک کتاب چاپ ترکیه - فرهنگ سروری - برای او تهیه و ارسال گردد؛ بماند که هنینگ کماکان نگران بود و در ۱۵ ژانویه ۱۹۴۵ / ۲۵ دی ۱۳۲۳ به تقی‌زاده نوشت: «... گزارش‌های اخیر جراید درباره افزایش تحرکات زیردربایی‌های [آلمان] را با نگرانی فزاینده‌ای می‌خوانم و از آن جایی که اصلاً بدبین هستم، از آن می‌ترسم که این کتاب‌ها نیز به قعر دریا رهسپار شوند» (ص ۳۴).

در این کتاب در کنار این مباحث، از دیگر چهره‌های صاحب نام در عرصه ایران‌شناسی و به ویژه پاره‌ای از برکشیدگان تقی‌زاده و تلاش‌های آن دو برای فراهم آوردن زمینه‌های ادامه دانش‌اندوزی آن‌ها نیز نکاتی مطرح شده است. یکی از آن‌ها مجتبی مینوی است. هنینگ در نامه‌ای به تاریخ ۴ اوت ۱۹۴۸ / ۱۳ مرداد ۱۳۲۷ به تقی‌زاده می‌نویسد: «آقای مینوی (که برای او در مقام یک پژوهشگر شایسته، احترام زیادی قائلم) اینک برای کسب آمادگی جهت منصبی در دانشگاه تبریز که چندی پیش به او پیشنهاد شده است به مدرسه [مطالعات شرقی دانشگاه لندن] آمده که با من کمی پهلوی بخواند. افسوس که اینک به نظر می‌آید آن دانشگاه از نظر افتاده باشد. باعث تأسف بسیار است که مینوی که به نظرم بهترین پژوهشگر ایرانی نسل جوانتر است مجبور است در خرده‌کاری‌های چرند (Silly Little Jobs) برای بی‌بی‌سی تلف شود. برای استخدام او در مدرسه آن چه را در توان داشتیم انجام داده‌ام ولی همان‌گونه که می‌دانید در این جا صدایم به جایی نمی‌رسد. مینوی گرفتار دشمنی عمیق تعدادی از افراد متنفذ است، زیرا بر این عادت نابهنگام است که هر چه را در مورد افراد فکر می‌کند، بیان دارد، آن هم به صورتی کاملاً صریح و بی‌پرده [تأکید در اصل]» (صص ۷۰ - ۶۹).

چندی بعد نیز در ۲۵ مارس ۱۹۴۹ / ۵ فروردین ۱۳۲۸ هنینگ ضمن گلایه از روزگار و آن که بعد از خاتمه سفارت تقی‌زاده و مراجعت او به ایران، دستش «... از مهمترین منبع کارش، یعنی ایران کوتاه شده است، همان‌گونه که شما [تقی‌زاده] حس می‌کنید که از دانش غرب منفک شده‌اید...»، از آن نوشت که «... تنها ارتباط من آقای مینوی است که بیشتر و بیشتر او را می‌ستایم...» و خاطر نشان کرد که «... بالاخره توانستم جماعت مدرسه را متقاعد کنم که شغل کوچکی در مدرسه به او بدهند تا اندکی کمک کارش شود. با هم به خواندن بسیار جامع نامه تسر مشغول هستیم، در معیت شاگرد ممتازم خانم بویس. ولی دشمنی ریشه‌داری نسبت به کار او [مینوی] وجود دارد که بیشتر از جانب [آرتور چی] آربری و میس لمتون نشئت می‌گیرد. زیرا او آن‌ها را به شیوه بی‌رحمانه خود مورد انتقاد قرار داده است و در نتیجه برای مهیا کردن یک شغل ثابت که بتواند براساس آن به کار مشغول شود چشم‌انداز چندانی به چشم نمی‌خورد. البته هنوز هم امید خود را از دست نداده‌ام...» (صص ۷۸ - ۷۷).

احسان یارشاطر و ماهیار نوابی از دیگر دانشمندانی هستند که فراهم آوردن موجبات ادامه تحصیل آن‌ها در مراحل نخست دهه

۱۹۵۰ / ۱۳۳۰ بین هنینگ و تقی‌زاده موضوع مکاتبه قرار گرفته است (صص ۷۱، ۸۹، ۹۲، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲ و ۲۱۷). در یکی از این نامه‌ها (به تاریخ اول دسامبر ۱۹۵۰ / ۱۰ آذر ۱۳۲۹) هنینگ از عدم همراهی مقامات وزارت فرهنگ در یک چنین امری اظهار شگفتی می‌کند (ص ۹۳) ولی چون در این مجموعه فقط پیش‌نویس پاره‌ای از نامه‌های تقی‌زاده به هنینگ در دسترس بوده و از کل نامه‌های عجلتاً اطلاعی در دست نیست، نمی‌دانیم که آیا تقی‌زاده در پاسخ بدین نکته برای هنینگ توضیح داده است که کار ایران دیروز را با کار ایران امروز، به قیاس نگیرد یا خیر؟

با آن که این مکاتبات از دیدگاه علمی به مباحثی چون زمان زندگی و به ویژه زمان مرگ مانی محدود است و نکاتی چند نیز در ارتباط با گاه‌شماری ایران باستان و البته مطالب مربوط به چگونگی پیشبرد مطالعات ایرانی دارد، ولی هر از گاه از حال و روز حاکم بر حوزه‌های تحقیقاتی و همچنین سیر تحولات روزگار در عرصه سیاست نیز نکاتی به دست می‌دهد.

همان‌گونه که حدود بیست سال پیش در اوایل دهه ۱۹۲۰ / ۱۳۰۰ علامه قزوینی از تعطیل نشریه کاوه و مراجعت تقی‌زاده به ایران ابراز تأسف کرده بود - «... تجدید نشر کاوه هزار بل صد هزار درجه بر رفتن به ایران از هر حیث ترجیح دارد...»^۱ - هنینگ نیز از دور شدن تقی‌زاده از عرصه تحقیقات ایران‌شناسی و گرفتاری او به مسئولیت سفارت ایران دلتنگ بود. در نامه‌ای به تاریخ ۶ نوامبر ۱۹۴۱ / ۱۵ آبان ۱۳۲۰ ضمن طرح پرسشی درباره یک کلمه مانوی پارتی، اشاره‌ای دارد به این منصب جدید و ابراز تأسف از این «ضایعه»: «... البته نمی‌دانم که کار جدید شما برای مطالبی از این دست نیز فرصتی باقی می‌گذارد یا خیر ولی امیدوارم که بگذارد. آخرین باری که شما را دیدم چنان از این ضایعه شخصی حاصل از حذف شدن بعد از ظهرهای سه‌شنبه‌مان متأثر شده بودم که به کلی فراموش کردم که بایستی به مناسبت منصب جدید شما تبریک بگویم (هرچند که در مجموع بر این احساس بوده و هستم که این بیشتر حکومت ایران است که باید به او تبریک گفت). اجازه می‌خواهم - هر چند اندکی نیز تأخیر شده است - عرض کنم که تا چه حد از صمیم قلب مایلیم که مأموریت شما با توفیق قرین گردد...» (ص ۸).

اگرچه با خاتمه یافتن جنگ و مراجعت تقی‌زاده تا جایی که مشغله‌های سیاسی او اجازه داد و توانست تا حدودی علائق پژوهشی خود را از سرگیرد، آن ملاحظه هنینگ تا حدودی برطرف شد ولی با پیشامد مجموعه تحولاتی که به ملی‌شدن صنعت نفت منجر شد، باز هم نگرانی‌هایی بروز کرد. در سرآغاز کار که با یک رشته ترورهای سیاسی بنیان نهاده شد، ترور دکتر زنگنه رئیس دانشکده حقوق که هنینگ او را بیشتر دیده و خاطره خوبی از وی در ذهن داشت، باعث شد که از تقی‌زاده خواهش کند مواظب خود باشد (ص ۹۴). وی از بابت بن‌بستی که در مناسبات سیاسی ایران و انگلیس پیش آمده بود نیز نگران بود. در نامه‌ای به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱ / اول تیر ۱۳۳۰ خاطر نشان ساخت. «... همان‌گونه که احتمالاً خود متوجه شده‌اید در این جادولت از طرف جراید و پارلمان تحت فشار است که به اقدامات



در اواسط ژانویه ۱۹۴۶ / اوایل دی ۱۳۲۴ برای هنینگ فرصتی پیش آمد که برای یک فرصت مطالعاتی کوتاه رهسپار نیویورک شود، برداشت وی از این سفر و همچنین یک سفر دیگر در مراحل بعدی از لحاظ ترسیم شمایی از فضای دانشگاهی آن دیار و توضیقات ناگزیرش خواندنی است. هنوز چند صبحی از ورودش به نیویورک نگذشته بود که از شلوغی بیش از حد آن شهر نوشت و این که بیش از سه هفته طول کشیده بود تا اتاقی مناسب بیابد: «به تدریج نسبت به زندگی خوب و آرامی که در انگلستان داشتم احساس حسرت می‌کنم. تردید نیست که در این جا علم و تحقیق بهای چندانی ندارد و همگان آنچنان گرفتار رفت و آمدند که به ندرت برای کار واقعی لحظه‌ای فراغت حاصل می‌شود.» (ص ۵۲)

چندی بعد در اول آوریل ۱۹۴۶ / ۱۲ فروردین ۱۳۲۵ در پاسخ تقی‌زاده که از او پرسیده بود: «... آیا به نیویورک مراجعت خواهد کرد یا خیر؟...» نوشته بود که «... هنوز در دست خداست. تعداد زیادی هستند که فکر می‌کنند انتصاب یک خارجی اشتباه است. از آن گذشته خودم نیز هنوز در مورد این مسئله که آیا خردمندانه‌تر آن است که در انگلستان زندگی کنم یا در آمریکا، در ذهن خود مردد هستم. از نظر جنگ آتی شاید بهتر آن باشد که در این جا زندگی کنم ولی از سوی دیگر تا آن موقع موشک‌های اتمی نیز وارد کار شده‌اند و در این جا نیز زندگی رازهر خواهند کرد. علاوه بر این در نیویورک زندگی اهل دانش اگر بخواهند به کاری واقعی دست زنند قطعاً فوق‌العاده دشوار است. در خلال دورهٔ سرما فرصت کار نخواهند داشت زیرا در این جا تدریس دانشگاهی و وظایف آن اوقاتی به مراتب بیش از دیگر کشورها را هدر می‌دهد. در تابستان نیز هوا به اندازه‌ای گرم است که همگی شهر را ترک گفته و به کلبه‌های کوهستانی یا در کنار دریا پناه می‌برند. ولی حتی در آن هنگام نیز نمی‌شود کاری واقعی انجام داد چون نمی‌توان کل یک کتابخانه را به همراه بُرد» (ص ۵۴، ۵۵).

البته به گونه‌ای که هنینگ در نوشته‌های دیگر نیز خاطر نشان می‌کند، با ارتقای او به درجهٔ پروفسوری در کرسی «مطالعات آسیای میانه» دانشگاه لندن پس از مراجعت به انگلستان، عوارض دانشگاهی یاد شده دامنگیر او نیز شد، هر چند که به نظر می‌آید دامنهٔ آن به گستردگی عوارض حاکم بر دانشگاه‌های آمریکا نبوده است. تنها در یک مرحله که در زمستان ۱۹۵۶ / ۱۳۳۵ مجال یافت برای مدتی در انستیتو مطالعات عالی پرینستون از یک فرصت مطالعاتی استفاده کند، با شرایطی ایده‌آل روبه‌رو شد. در همان ایام در نامه‌ای به تقی‌زاده نوشت: «... نمی‌دانم تا چه حد با این «انستیتو» آشنایی دارید ولی باید بگویم که برای من خلدبرین است [کلمهٔ فارسی در اصل]. بار دیگر پس از مدت‌های مدید فرصت آن یافته‌ام که بدون پیش آمد وقفه‌ای کار کنم. از موقعی که استادیار مدرسهٔ [مطالعات شرقی دانشگاه لندن] بودم چنین فرصتی نداشتم؛ تردید ندارم که «پروفسور» شدن اگرچه از لحاظ دنیوی مزایایی داشته است ولی یک اشتباه بود. پروفسور بودن، لااقل در لندن، عملاً به معنای ترک هرگونه کار واقعی است. در عمل تمام اوقات صرف دانشجویان، آموزگاران جوان‌تر، استادیاران و مخصوصاً جلسات کمیته‌هایی می‌شود که یک

حاد دست بزند که به محض اتخاذ دیگر نمی‌توان لغو آن‌ها کاری کرد و از آن جایی که چنین پیش آمده که دولت نسبتاً ضعیف است و باید به سرنوشت خود در انتخابات [آتی] فکر کند احتمال دارد چنین احساس کند که باید ناگزیر به هیاهوی فزایندهٔ عمومی برای عمل قاطعانه تن در دهد. در این تردید نیست که در حال حاضر هیاهوی عمومی بسیار بالا گرفته است ولی هنوز به اندازهٔ هیاهویی که خود در آن جا دارید نرسیده است. ولی هر روز ممکن است اتفاق کوچکی رخ دهد که کل وضع را مشتعل سازد. به نظر جای تأسف است که گفت و گوی اخیر در تهران پیش از آن که اصولاً به نحوی اساسی شروع شود، قطع شد.^۲ برای شخصی چون من که آرزوی بهروزی ایران را در دل دارم چیزی ناراحت‌کننده‌تر از رخدادهای هفته‌های اخیر نبوده است» (ص ۹۶).

با این حال اگرچه در یک مرحله – در ۳ سپتامبر ۱۹۵۱ / ۱۲ شهریور ۱۳۳۰ – از بیم قطع ارتباط نامه‌ای را که در دست داشت کوتاه کرد و سریعاً به دست پست رساند – «... به گونه‌ای که اوضاع فعلی حکایت می‌کند باید از آن بیم داشت که در خلال هفته‌ای که در پیش است، بدترین رخ دهد...» (صص ۱۰۱ – ۱۰۰) – ولی همان‌طور که قبلاً اشاره شد به رغم این تحولات رشتهٔ ارتباط به گونه‌ای که هنینگ از آن بیم داشت، آن چنان هم گسسته نشد و تلاش‌های تقی‌زاده برای متقاعد کردن دولت دکتر مصدق به لزوم حمایت از طرح فرهنگ ریشه‌شناسی هنینگ بی‌نتیجه نبود و تنها در مراحل بعدی برای مدت زمانی کوتاه مختل شد.^۳

روز انسان را مختل ساخته و مرا نیز همیشه بسیار خسته می‌کند. علاوه بر این چون از لحاظ بدنی نیز بنیه‌ای ندارم زندگی در لندن برایم خیلی مناسب نیست. با تمام دوندگی‌هایم برایم توانی برجای نمی‌گذارد که به کاری به دردخور بپردازم که مستلزم توجهی مستمر است. شاهد کم‌شدن تاب و توان خود هستم بی‌آن‌که صرف هدفی ارزشمند شده باشد. البته حتماً توجه کرده‌اید که مقالاتم روز به روز کوتاه‌تر می‌شوند!» (ص ۱۴۸).

اگرچه وی برای کسب یک عضویت دائمی در انستیتوی مطالعات عالی پرنستون که از اساتید ایران‌شناس، پیشتر هر ترفلد نیز عضو آن بود تلاش‌هایی را به عمل آورد و تقی‌زاده نیز به سهم خود در این امر کوشید (صص ۱۴۹، ۱۵۳) ولی در آن مرحله توفیق حاصل نشد.^۴ البته مصائب و مشکلات دانشگاهی و به ویژه وجه امریکایی آن فقط به درگیری بیش از پیش اساتید به امور اداری و دانشجویی محدود نمی‌شد، آفتی دیگر نیز در آستانه ظهور قرار داشت. در نامه‌ای دیگر به تقی‌زاده در ۲۱ ژانویه ۱۹۵۸ / اول بهمن ۱۳۳۶ در اشاره به وضعیت حاکم بر دانشگاه کلمبیا نوشت: «... همان‌گونه که خود نیز تجربه کرده‌اید^۵ این دانشگاه چندان پایبند کارهای تحقیقاتی جدی نیست، بلکه بیشتر به حرف و حرفی‌های بی‌انتهای در حول و حوش مضمینی رغبت دارد که بر اثر گردش روزگار در یک مقطع خاص باب شده‌اند. در حال حاضر نیز مباحث "جامعه‌شناختی - روان‌شناختی" باب روز هستند که حدود سی سال پیش در اروپا شکل گرفت. هر پژوهشگر خوبی که بدان‌جا می‌رود جز غرق شدن در این اقیانوس صحبت‌های بی‌معنی سرنوشت دیگری در پیش رو ندارد؛ باید درباره مضمین بی‌شماری صحبت کند که در مورد آن‌ها چیزی نمی‌داند و نه تنها برای او وقتی نمی‌ماند که چیزی یاد بگیرد بلکه برای کار جدی نیز [وقتی باقی نمی‌ماند]. تقریباً می‌توان گفت که دانشگاه کلمبیا با دانش‌اندوزی جدی دشمنی دارد» (ص ۱۷۱).

البته به رغم تمامی این شکایات به گونه‌ای که شاگردان و همکاران او نوشته‌اند، هنینگ در کنار دستاوردهای چشمگیرش در حوزه تحقیقات ایرانی - کارهای «جدی» مورد علاقه‌اش - در حوزه‌های کمتر مورد علاقه‌اش چون رسیدگی به امور اداری و دانشجویی کار نیز نهایت دقت و پشتکار را معمول می‌داشت. ^۶بعلاوه از این توفیق نیز برخوردار بود که **خلدبرین** را نه در بیم و امید اما و اگر بعدی، بلکه در همان سال‌های پایانی عمر کوتاه ولی پربارش در عضویت انستیتوی مطالعات عالی پرنستون سپری کند.

اگرچه در این یادداشت بیشتر از همکاری‌های شبه «اداری» تقی‌زاده و هنینگ سخن به میان آمد که با توجه به فقدان یک نهاد مسئول رسیدگی به یک چنین اموری یا عدم کارایی دوایر ذی‌ربط تشکیلاتی چون وزارت امور خارجه یا وزارت فرهنگ باعث می‌شد که نقش تلاش‌هایی از نوع تلاش‌های تقی‌زاده در این عرصه، اهمیتی اساسی بیابند ولی بنیان دوستی و رفاقت آن‌ها به دوره‌ای پیشتر باز می‌گشت و بر زمینه‌ای به مراتب اساسی‌تر از این صحبت‌ها استوار بود؛ دوستی و رفاقت دو آواره از وطن، یکی جان به در برده‌ای از استبداد رضاشاهی که انسان‌ها را به «آلت فعل» خود فرو می‌کاست و

دیگری نیز جان به در برده‌ای از خودکامگی هیتلری با همان خصوصیات، هر چند در ابعادی به مراتب هولناک‌تر، و اساس این همدلی نیز احترام هر یک به علم و دانش بود. هنینگ در یکی از نامه‌های اولیه‌اش به تقی‌زاده در توضیح مقاله‌ای که در باب اخترشناسی بندهشن منتشر کرده بود خاطر نشان کرد با آن‌که «... نسبت به کمک بزرگی که در خلال تصحیح گسترده‌مان در این زمینه و دیگر مضامین مشابه از آن بهره‌مند شدم، آگاه بودم ولی از آن جایی که احساس می‌کنم دانشم درباره اخترشناسی و گاهشماری ایرانی هنوز بی‌اندازه ناقص و معیوب است، فکر کردم که صحیح نباشد با یک قدردانی آشکار نام شما را بدین صورت ضایع کنم» (ص ۱۷). و در گزارش گونه‌ای از کنفرانس شرق‌شناسی استانبول در ۱۹۵۱ ضمن ابراز تأسف از این‌که تقی‌زاده نتوانسته بود شخصاً در آن حاضر شود، مقاله‌ای را که توسط مجتبی مینوی به کنفرانس ارائه کرده بود ستود و چندی بعد نیز با آن‌که خود تقی‌زاده از حالت کُنْگ‌مانند بخش‌هایی از کتاب **مائی و دین او** (۱۳۳۵) راضی نبود، آن شیوه را تأیید کرد و کتاب را ستود.^۷

۱. ایرج افشار (به کوشش)، **نامه‌های پاریس از محمد قزوینی به سید حسن تقی‌زاده**، ج ۲ (تهران: نشر قطره، ۱۳۸۴)، ص ۱۰۰.

۲. ظاهراً اشاره‌ای است به هیئت جکسن که در همان روزها همزمان با جریان خلغ ید به ایران آمده بود.

۳. علاوه بر نکاتی که در مکاتبات آن دو مطرح شده است، همچنین بنگرید به اسناد پیوست کتاب که در آن تصویر اصل پاره‌ای از مکاتبات و اسناد مربوط به قرارداد دولت ایران و استاد هنینگ آمده است (صص ۳۰۴ - ۲۶۵).

۴. هنینگ در توضیح موانع کار از آن نوشت که «... در واقع در انستیتو در قبال فکر عضویت یک شرق‌شناس مقاومت قابل توجهی وجود دارد. به نظر می‌آید که هر تسفلد نیز جا نیافتاد، خرسند نبود و اینک نیز بیشتر به مناسبت تصویر بزرگی از قیصر ویلهلم دوم که حتی در زمان جنگ نیز بر دیوار دفترش داشت، به یاد آورده می‌شود...» (ص ۱۵۴).

۵. تقی‌زاده در همان ایام (سال ۱۳۳۶) به مدت هفت‌ماه در دانشگاه کلمبیا تدریس کرده بود.

۶. بنگرید به مقاله‌ای که بانوی پژوهشگر مری بویس در رسای او نوشت: Mary Boyce, "Walter Bruno Henning", in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, Vol. 30, No.3, (1967), pp. 781-785

(امید است که در یکی از شماره‌های آتی **جهان کتاب** ترجمه فارسی این مقاله ارائه شود).

۷. هنینگ نوشت: «... متوجه شده‌ام، و دکتر یارشاطر نیز گفته است که شما از انضمام این همه منابع اشتقاقی که در مقام مدرک ارزشی ندارند و از این‌که بخش‌هایی چند به مانی‌گری ارتباطی ندارند آزرده هستید ولی از نظر من جمع‌آوری یک مجموعه کامل اشکالی ندارد؛ در این‌جا بیشتر از کمتر بهتر است. حالا خواننده به راحتی می‌تواند با در نظر داشتن آن‌چه در ذهن دارد، از مطالب اضافی صرف‌نظر کند» (ص ۱۵۲).